



An Inquiry into the Philosophy of Science, the Semantics of "Foundation" and "Principle," and their Relationship

Ahmad Reza Tahayori  / Assistant Professor of Qur'an and Science (Social Sciences Branch), Al-Mustafa International University
ahmad_tahayori@miu.ac.ir

Received: 2025/04/07 - Accepted: 2025/06/08

Abstract

Based on the foundationalist approach in epistemology, knowledge is a layered structure, with the underlying layer formed by "foundations" (mabani) and "principles" (osul), upon which theories are superstructures. One of the most crucial steps in understanding, critiquing, or producing a theory is the correct comprehension of the foundations and principles governing that theory, and disagreements among theories trace back to differences in their foundations and principles. This paper, by examining the definitions of the terms "foundation" and "principle," demonstrates that these two concepts are equivalent to "propositional principles" (mabadi-e tasdiqi) in logic. "Propositional principles" comprise two categories of universal propositions: descriptive propositions containing "is-statements" that determine the orientation and method of research (foundations), and prescriptive propositions containing "ought-statements" that are the instruments for the practical realization of the foundations (principles). The paper is organized using a "philosophical and epistemological" approach and the research method is descriptive-analytical.

Keywords: propositional principles, foundations, principles, universal propositions containing "is-statements", universal propositions containing Research "ought-statements", underlying and superficial layers of knowledge.

جستاری در فلسفه علم، معناشناسی «مبنا» و «اصل» و ربط این دو

ahmad_thayori@miu.ac.ir

احمد رضا تحیری  / استادیار قرآن و علم (گرایش علوم اجتماعی) جامعه المصطفی العالمیه
دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۸ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۸

چکیده

بر اساس رویکرد مبناگرایانه در معرفت‌شناسی، معرفت امری لایه‌لایه است که لایه زیرین آن را «مبنای» و «اصول» تشکیل می‌دهد و نظریه‌ها به‌مثابه رونا‌هایی بر این بنیادها استوارند. از مهم‌ترین گام‌ها در فهم، نقد یا تولید یک نظریه، درک صحیح مبانی و اصول حاکم بر آن نظریه است و اختلاف میان نظریه‌ها به تفاوت در مبانی و اصول بازمی‌گردد. این نوشتار با بررسی تعاریف واژگان «مبنا» و «اصل» نشان می‌دهد که این دو مفهوم معادل «مبادی تصدیقی» در منطق‌اند. «مبادی تصدیقی» شامل دو دسته قضایای کلی است: قضایای توصیفی حاوی «هست‌ها» که جهت‌گیری و روش تحقیق را تعیین می‌کنند (مبنایی)، و قضایای دستوری حاوی «بایدها» که ابزار تحقق عملی مبانی‌اند (اصول). روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی بوده و با رویکردی «فلسفی و معرفت‌شناختی» سامان یافته است.

کلیدواژه‌ها: مبادی تصدیقی، مبانی، اصول، قضایای کلی حاوی «هست‌ها»، قضایای کلی حاوی «بایدها»ی تحقیقی، لایه‌های زیرین و روئین معرفت.

مقدمه

بر اساس رویکرد میناگرایانه در معرفت‌شناسی که گاه از آن با عنوان «اصول‌گرایی معرفت‌شناختی» نیز یاد می‌شود (نوده‌ئی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۱-۱۱۲) - و به باور نگارنده، همین رویکرد صحیح است - معرفت‌شناختاری لایه‌لایه دارد که لایه زیرین و هسته آن را «مبانی» و «اصول» تشکیل می‌دهد و هر نظریه‌ای در هر شاخه‌ای از علوم، به‌منزله روبنا و پوسته‌ای است که هسته و زیربنای آن را یک سری مبانی و اصول معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی و انسان‌شناختی تشکیل می‌دهند.

این دیدگاه معرفت‌شناختی سابقه‌ای دیرینه دارد که به افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد و از سوی عموم فیلسوفان مسلمان نیز پذیرفته شده است. همچنین بسیاری از معرفت‌شناسان و اندیشمندان غربی این دیدگاه را پذیرفته‌اند؛ از جمله رادولف کارناپ، سی. آی. لویس، نلسون گودمن، رودریک چیزم، ویلیام آلستون، آلین پلنتینگا، پاول. کی. موزر و رابرت آودی. اگرچه دیدگاه آنان در برخی جزئیات با نظر فلاسفه اسلامی تفاوت دارد، اما در اصل «میناگرایی» با یکدیگر هم‌نظرند.

بر اساس این دیدگاه، یکی از مهم‌ترین گام‌ها در فهم صحیح، نقد یا تولید یک نظریه در هر زمینه‌ای، شناخت و درک صحیح مبانی و اصول حاکم بر آن نظریه است و تمام اختلافات میان نظریه‌های متعدد درباره یک مسئله واحد، بی‌واسطه یا باواسطه، به تفاوت در مبانی و اصول بازمی‌گردد. حتی ممکن است یک گزاره واحد در دو نظریه متفاوت مطرح شود و از نظر ظاهری یکسان باشد، اما در هر نظریه‌ای به‌واسطه تفاوت در مبانی و اصولی که این گزاره بر اساس آنها سامان یافته، مفهوم و لوازم گزاره کاملاً متفاوت و بعضاً متناقض یا متضاد با مفهوم و لوازم آن در نظریه دیگر باشد و توجه نکردن به مبانی و لایه‌های زیرین معرفتی ما را از این تفاوت یا تناقض و تضاد غافل سازد.

برای نمونه، گزاره «فرگشت زیستی» (biological evolution)، هم در نظریه داروینیسم - که در بیشتر محافل علمی پذیرفته و قطعی انگاشته شده - مطرح است، و هم در نظریه «طراحی هوشمند» (Intelligent design) و هم در نظریه «فرگشت خداواری» (Theistic Evolution). باین‌حال، این گزاره در هریک از این نظریه‌ها، به‌سبب تفاوت در مبانی، معنا و لوازم متفاوتی دارد.

اما با تأسف، برخی از دین‌مداران گمان می‌کنند «فرگشت زیستی» با خداواری و دیدگاه‌های الهیاتی منافاتی ندارد و حتی فراتر از این، معارف قرآنی را مؤید آن انگاشته و در این زمینه کتاب‌ها و مقالاتی نگاشته‌اند (برای نمونه، ر.ک. سبحانی، ۱۳۴۶؛ بازرگان، بی‌تا؛ الجسر، ۲۰۱۲). برخی شخصیت‌های برجسته دینی نیز همین مسیر را دنبال کرده‌اند (ر.ک. مشکینی، ۱۳۷۰)، غافل از آنکه «فرگشت زیستی» در نظریه تکامل، در لایه‌های زیرین خود مبتنی بر معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه و هستی‌شناسی مادی‌گرایانه است که در نهایت، به انسان‌شناسی انسان‌گرایانه (اومانیستی) منتهی می‌شود و اساساً نقطه مقابل خداواری است و «خلقت‌گرایی» را «شبه‌علم» می‌انگارد.

در همین مثال ساده و رایج، می‌توان دید که پژوهشگر چگونه به‌سبب بی‌توجهی به مبانی و لایه‌های زیرین یک گزاره، در فهم صحیح و نقد آن گزاره و اظهار نظر نهایی درباره موضوعی که گزاره ناظر به آن است، دچار خطا می‌شود.

بر این اساس، اگر ضرورت «مبناگرایی معرفت‌شناختی» و «توجه به مبانی و اصول به‌مثابه لایه‌های زیرین گزاره‌های معرفتی» را بپذیریم، نخستین گام منطقی در این مسیر، شناسایی معنای دو واژه «مبنا» و «اصل» خواهد بود. نوشتار حاضر درصدد بررسی معنای این دو واژه کلیدی و ارائه تعریفی متقن، منطقی، جامع و مانع از آنها و تبیین رابطه میان آنهاست. ممکن است گفته شود: اگرچه ضرورت مبناپژوهی و اصول‌گرایی معرفت‌شناختی را می‌پذیریم، اما پذیرش این ضرورت به‌معنای پذیرش ضرورت معناشناسی دو واژه «مبنا» و «اصل» و یا ملازم با آن نیست و اساساً این مسئله ضرورتی ندارد؛ زیرا معنا و مفهوم «مبنا» و «اصل» تقریباً روشن است و اختلاف چندانی هم در آن نیست. از این‌رو بحث از معنا و مفهوم این دو واژه ضرورت و ثمره علمی چندانی ندارد.

در پاسخ باید گفت: همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، در معنای این دو واژه اختلافات نسبتاً گسترده‌ای وجود دارد و مفاهیم متعددی از این دو واژه اراده می‌شود و حتی گاهی به جای یکدیگر به کار می‌روند و زیاد دیده شده که اندیشمندی «اصل» را به یک معنا تعبیر کرده و «مبنا» را به معنایی، و اندیشمند دیگری به‌عکس عمل کرده و «مبنا» را در معنایی به کار برده که از دیدگاه اندیشمند اول مرادف با «اصل» است و «اصل» را در معنایی به کار برده که از دیدگاه اندیشمند اول مرادف با «مبنا» است.

برای نمونه، جلائیان اکبرنیا در مقاله خود با عنوان «شناخت و واکاوی مفهوم اصول و مبانی سبک زندگی اسلامی»، در بحث از معنای لغوی، «مبنا» را اصالتاً به معنای «ساختمان و بنا» گرفته و معنای «شالوده، پایه و اساس» را از معنای فرعی واژه «مبنا» دانسته است؛ همچنان که در تبیین معنای اصطلاحی «مبنا» و «اصل» و ارتباط این دو با یکدیگر نیز برخلاف دیدگاه عموم که مبنا را «اساس و بنیان» و اصل را «متفرع بر مبنا و منتج از مبنا» می‌دانند، اصل را «اساس و بنیان» و مبنا را «منتج از اصل و متفرع بر آن» می‌داند که به نظر می‌رسد هم در بحث لغوی و هم در تبیین رابطه مبنا و اصل دچار لغزش شده است (جلائیان اکبرنیا، ۱۳۹۷، ص ۴۳-۶۶).

اندیشمند دیگری این‌گونه تحلیل کرده که «اصل» در علوم کاربردی به‌معنای «قواعد عام» و «گزاره‌های کلی حاوی باید و نباید» است؛ اما در علوم نظری و تجربی به‌معنای «قضایای حاوی است» و مرادف با معنای «مبنا» به کار می‌رود (باقری، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۷).

علاوه بر این اختلافات که همراه با آگاهی و التفات به‌معنای این دو واژه است، گاهی در برخی از آثار، استعمال این دو واژه همراه با عدم التفات و دقت در معنای آنهاست که موجب خلط ناآگاهانه مباحث با یکدیگر می‌شود و مکرر در پژوهش‌ها دیده می‌شود که کسی در مقام احصای مبانی، به اصول هم می‌پردازد یا در مقام احصای اصول، مبانی را هم ذکر می‌کند و التفاتی به تفاوت این دو و خلط مباحث ندارد.

از این‌رو در بسیاری از موارد، این اختلافات منجر به نزاع لفظی و چه‌بسا مغالطه لفظی و یا خلط مباحث شده و روشن است که این امور با ماهیت مبناپژوهی معرفتی و اصول‌گرایی معرفت‌شناختی که ظرافت‌سنجی و تأمل در

تحقق آنها مدخلیت دارد و دقت و تعمق، مقوم ماهیت آن دو است، مغایرت جدی دارد. بنابراین بررسی معنا و مفهوم این دو واژه ضرورت علمی می‌یابد.

اگرچه دو واژه «مبنا» و «اصل» در کتاب‌ها و مقالات متعددی تعریف شده‌اند و در علوم مختلف، تعاریف متعددی از آنها ارائه گردیده، اما به جز چند مورد معدود، اثر مستقلى که به صورت اختصاصی به مفهوم‌شناسی این دو واژه پرداخته باشد، یافت نشد و موارد نگارش‌یافته نیز به‌درستی مبین مفهوم و نقش این دو واژه در رویکرد مبناگرایانه و پژوهش‌های بنیادین نیست و حق مطلب را ادا نکرده است.

ازجمله آثار معدود نگارش‌یافته در این زمینه مقاله‌ای با عنوان «شناخت و واکاوی مفهوم اصول و مبانی سبک زندگی اسلامی» (جلانیان اکبرنیا، ۱۳۹۷) است که هم در بحث لغوی و هم در تبیین رابطه مبنا و اصل، به خطا رفته و دیدگاهی برخلاف نظر عمومی رایج در این زمینه ارائه کرده است.

مورد دیگر مقاله «مفهوم‌شناسی مبنا در پژوهش‌های حقوقی» (منصورآبادی و ریاحی، ۱۳۹۱) است که مفهوم «مبنا» در علم حقوق را بررسی کرده و با توجه به آنکه این واژه در علم حقوق، اصطلاحی خاص با بار معنایی متفاوت با معنای آن در سایر عرصه‌های علوم است، ارتباط چندانی با بحث حاضر ندارد.

مقاله «اصطلاح‌شناسی در علم تفسیر (مبانی، اصول و قواعد)» (فتح‌اللهی، ۱۳۸۷) مورد دیگری است که برخلاف عنوانش، بیش از آنکه یک تحقیق اصطلاح‌شناختی باشد، به احصای مبانی و اصول و قواعد مطرح در حوزه تفسیر قرآن پرداخته و البته در بخشی از مقاله، به صورت مقدمه به مفهوم‌شناسی این سه واژه نیز توجهی اجمالی کرده است. اثر دیگر مقاله «اصطلاح‌شناسی مبانی تفسیر» (روحی دهکردی و تجری، ۱۳۹۴) است که می‌توان آن را بهترین اثر نگارش‌یافته در این زمینه دانست؛ زیرا به‌گونه‌ای فنی و نسبتاً مفصل به مفهوم‌شناسی لغوی و اصطلاحی «مبنا» پرداخته و به‌خوبی معنای مختار را تبیین نموده و تفاوت آن با واژگان قریب‌المعنی - ازجمله واژه «اصل» - را بیان کرده است، اما به واژه «اصل» تنها اشاره‌ای اجمالی داشته و اگرچه به تفاوت این دو واژه پرداخته، لیکن به ارتباط زیربنایی و رونمایی این دو واژه در حوزه مبادی تصدیقی و فلسفه علوم اشاره‌ای نکرده است.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. واژه «مبنا» و تعاریف ارائه‌شده برای آن

از نظر لغوی، واژه «مبنا» اسم مکان یا زمان از ماده «بنى» به‌معنای «ساختن» (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۴۹۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۲۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۲۲۰)، یا به‌عبارت دقیق‌تر، به‌معنای «ضمیمه کردن اجزا و مواد به یکدیگر، به‌منظور پدید آمدن یک ساختمان مادی یا معنوی با کیفیت و هیأت خاص» است (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۴۹۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۲۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۲۲۰). در این صورت، این واژه به‌معنای «مکان یا زمانی که عمارت بر آن بنا نهاده شده است یا بنا می‌شود» خواهد بود.

اما از نظر اصطلاحی، صاحب‌نظران در معنای «مبانی» اختلاف نظر دارند:

- برخی از ایشان مبنا را مترادف با «روش یا یکی از مؤلفه‌های آن» دانسته‌اند (عمیدزنجانی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۷-۱۸۸).

- برخی دیگر آن را هم‌معنا با «اصل و قاعده» شمرده‌اند (رشتی، ۱۳۱۳ق، ص ۴؛ منتظری، ۱۳۸۳، ص ۷۵۶۸).

- گروهی نیز مبنا را «پیش‌فرض‌ها، باورهای اعتقادی یا علمی و دلایل صحت و مشروعیت یک علم یا یک روش تحقیقی» تعریف کرده‌اند (بهجت‌پور، ۱۳۹۲، ص ۲۶؛ شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹-۱۵۱).

- برخی دیگر مبانی را «دلایل نظری یک قاعده یا علم، یا قضایایی که ماهیت پدیده‌های مورد نظر در یک علم را تبیین می‌کنند» انگاشته‌اند (شایان‌مهر، ۱۳۷۹، ص ۵۲۳).

- عده‌ای نیز مبانی را مترادف با «مبادی علم» به‌صورت مطلق (رشتی، ۱۳۱۳ق، ص ۴) یا «مبادی تصدیقه علم» (فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق، ص ۱۹) دانسته‌اند.

- برخی نیز آن را منحصر در «مبادی بعیده» دانسته‌اند؛ یعنی قضایایی که با واسطه‌های متعدد به مسائل یک علم پیوند می‌خورند (صادقی رشاد، ۱۳۸۹، ص ۱۳-۷۱).

- در مقابل، برخی دیگر مبانی را منحصر در «مبادی قریبه» می‌دانند؛ یعنی قضایایی که مسائل یک علم بدون واسطه بر آنها مبتنی است (کاظمینی، ۱۳۹۴، ص ۵۳-۷۴).

۲-۱. واژه «اصل» و تعاریف ارائه شده برای آن

واژه «اصل» در کتب لغوی دارای معانی متعددی است؛ ازجمله: «بیخ و بُن هر چیز» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۵۶؛

زهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۲، ص ۱۶۸؛ صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۸۷؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۱۶۲۳؛ ابن‌سیده،

۱۴۲۱ق، ج ۸، ص ۳۵۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۷۹۹ و ۲۸۰۰؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴؛ «شرافت نسبی،

نژاد، تبار» (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۱۶۲۳؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۹؛ زمخشری، ۱۹۷۹، ص ۱۸؛ فیومی،

۱۴۱۴ق، ص ۱۶؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)؛ «سنخ، طبیعت، سرشت، ذات،

جبله و جنس هر چیز» (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۱)؛ «آنچه شیء بر آن مبتنی است»

(عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۸؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۱،

ص ۱۰۴؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۷۹۹)؛ «منشأ، منبع، مصدر، سرچشمه و مبدأ شیء» (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛

زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۸؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۰)؛ «ریشه شیء» (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛ دهخدا،

۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۱)؛ «پایه و اساس شیء» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۹؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۰؛

انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)؛ «قاعده شیء» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۹؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۷۹۹؛

انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)؛ «بنیاد شیء» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۰؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴).

«گوهر شیء» (معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴)، «حقیقت و واقعیت شیء»، «قانون» (انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)، «تنه درخت در برابر شاخه آن» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱) و «سرمایه در برابر سود و ربح» (دهخدا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱).

چهبسا بتوان گفت: همه این معانی به یک معنای جامع بازمی گردند و واژه «اصل» اصالتاً به معنای «منشأ و اساس شیء که وجود شیء از آن سرچشمه گرفته و بر آن مبتنی است» می باشد (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۰۴) و سایر معانی ذکرشده از مصادیق یا آثار و لوازم همین معنای اصلی هستند.

اما از نظر اصطلاح رایج در علوم، این واژه معادل واژه لاتین «principle» بوده و در معانی متفاوتی به کار رفته است؛ از جمله در حوزه علوم رفتاری، در معانی «بایدها و نبایدها، به مثابه راهنمای عمل برای رسیدن از مبانی به اهداف»، «راهنمای عمل در محدوده‌ای که مبانی آن را تحمیل می کند» و «اصل کلی راهنمایی سلوک یا قاعده عمومی سلوک که پذیرفته شده» (باقری، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۸۶) به کار رفته است.

در حوزه علوم اجتماعی نیز در معانی «تکیه‌گاه بنیادی درون یک ساخت»، «قوانین حاکم بر پویایی و تحول یک ساخت»، «هر خرده‌ساختی که ساخت‌های دیگر از آن ناشی شوند» و «ریشه یا سرچشمه یک ساخت» (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۵، ص ۳۰۱؛ احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴؛ داورپناه، ۱۳۷۹، ص ۳۱۰) استعمال شده است.

در اصول فقه، این واژه در معنای ذیل به کار رفته است: «قواعدی که به منظور دستیابی به احکام شرعی فرعی از منابع این احکام تهیه و تنظیم شده‌اند» یا «قواعدی که یا در طریق استنباط احکام شرعی به کار می‌روند و یا در مقام عمل، به آنها تمسک می‌شود» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۳)، یا «قواعدی که کبرای قضایایی را تشکیل می‌دهند که نتیجه آنها حکم فرعی کلی است» (کاظمی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۹)، و یا «قواعدی آلی که یا کبرای قضایایی قرار می‌گیرند که نتیجه آنها حکم فرعی کلی است و یا کبرای قضایایی را تشکیل می‌دهند که وظیفه عملی مکلف را مشخص می‌سازند» (موسوی خمینی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۱).

همچنین در تمام علوم، این واژه در معانی «یک ارتباط منطقی عمومی و کلی میان یک یا چند عامل»، «یک قضیه بنیادی یا اثبات‌شده»، «نقطه حرکت در مطالعه و ارائه یک نظریه علمی»، «پایه یا مبانی منطقی برای تنظیم معلومات»، «قاعده‌ای که در تحقیق و بررسی باید از آن پیروی شود» و معانی مشابه آن به کار می‌رود (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۵، ص ۳۰۱).

۳-۱. اصطلاح «مبادی تصدیقی»

پیش از آنکه معنای مختار خود را درباره دو واژه «مبنا» و «اصل» بیان کنیم، لازم است اصطلاح «مبادی تصدیقی» را که در علم منطق رایج است، توضیح دهیم. این اصطلاح به آن دسته از قضایای کلی اشاره دارد که در هر علمی، مبانی استنتاج و اثبات مسائل آن علم قرار می‌گیرند و با آنکه در خود آن علم اثبات نمی‌شوند، اما تمام مسائل آن علم مبتنی بر آنها بوده و مصداقی از آنها (بی‌واسطه یا باواسطه) به‌شمار می‌آیند. این قضایای اثبات‌نشده حاکم بر هر نوع

شناختی هستند که در آن علم حاصل می‌شود و روابط میان معلومات جدید نیز تابع آنهاست. چنین قضایایی در هر علم، بدون استدلال از سوی اهل آن علم پذیرفته می‌شوند و در خود آن علم، بحثی دربارهٔ صحت و ثبوت آنها صورت نمی‌گیرد (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۳۵۸-۳۵۹؛ طوسی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۳؛ ابن رشد، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۰۱؛ حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۳؛ مطهری، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۴۷۳-۴۷۴؛ ریتز و دیگران، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹).

این نوع قضایا خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ نخست. قضایایی هستند که درستی آنها به‌خودی‌خود ثابت و یقینی است و عقل سلیم آنها را بدون وساطت حد وسط و نیاز به برهان تصدیق می‌کند. این قضایا که بدیهی و غیرقابل تردیدند و هیچ ذهنی خلاف آنها را جایز نمی‌شمارد، قواعد حاکم بر هر نوع شناختی را تشکیل می‌دهند و معلومات انسانی در هر باب و از هر سنجی، ضرورتاً تابع این قضایای عام است. از این دسته قضایا با عنوان «اصول متعارف» یاد می‌شود. بنیادی‌ترین اصل متعارف، اصل «امتناع تناقض» است که بدون پذیرش ضمنی آن، هیچ شناختی ممکن نیست (ر.ک. طوسی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۵؛ حلی، ۱۳۶۳؛ مطهری، ۱۳۸۹، ص ۴۷۴؛ ریتز و دیگران، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۳).

دستهٔ دوم. قضایای کلی هستند که اگرچه بدیهی و ذاتاً بی‌نیاز از اثبات نیستند، اما در یک علم خاص، بدون استدلال پذیرفته می‌شوند و ثبوت‌شان نزد اهل آن علم، مسلّم فرض می‌شود و استنتاج مسائل آن علم بر پایهٔ آنها صورت می‌گیرد. این دسته از قضایا را «اصول موضوعه» یا «مصادرات» می‌نامند. چنین قضایایی در خود آن علمی که آنها را به‌عنوان اصل در نظر می‌گیرد، قابل اثبات نیستند؛ زیرا اثبات آنها مبتنی بر مقدماتی است که خارج از حوزهٔ آن علم هستند و اگر فرض شود که چنین مقدماتی در خود آن علم وجود داشته باشند، درواقع آن قضایایی که اصل فرض شده‌اند، خودشان مبتنی بر قضایای دیگری از همان علم خواهند بود و در این صورت باید آن دستهٔ دوم را اصل تلقی کرد.

بر این اساس، هر نظام علمی دارای قضایای مختص به خود است که در آن نظام، دربارهٔ درستی آنها بحث نمی‌شود و نمی‌توان آنها را به قضایای دیگری از همان مجموعه بازگرداند و کسی که به آن نظام علمی می‌پردازد، ناگزیر است آن قضایای بنیادی را بدون مناقشه به‌عنوان اصل موضوع بپذیرد (ر.ک. ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۸۴؛ طوسی، ۱۳۷۶؛ حلی، ۱۳۶۳؛ مطهری، ۱۳۸۹).

البته ممکن است اثبات این قضایا، خود موضوع علم دیگری باشد و در آن علم، بر صحت و ثبوت نفس‌الامری آنها استدلال شود (ر.ک. ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۹۴؛ طوسی، ۱۳۷۶؛ حلی، ۱۳۶۳؛ مطهری، ۱۳۸۹).

۴-۱. معنای مختار از اصطلاح «مبنا» و «اصل» و رابطهٔ این دو با هم

به اعتقاد نگارنده، معنای اصطلاحی «مبانی» مترادف با همان چیزی است که در اصطلاح اهل منطق از آن به «مبادی تصدیقی» تعبیر می‌شود و اگر در تعاریف مختلفی که برای این واژه ارائه شده، دقت شود، در بیشتر موارد همین معنا مد نظر تعریف‌کنندگان بوده است؛ هرچند الفاظ و تعابیر متفاوت‌اند و عموماً در افادهٔ مراد

به صورت شفاف، فنی، جامع و مانع، ناقص و قاصرند؛ زیرا مفاد بیشتر این تعاریف - با صرف نظر از اختلاف در تعبیرات و کنار گذاشتن موارد معدودی که ناشی از سوء برداشت و اشتباه در معناشناسی یا تشخیص مصداق اند - به قضایایی کلی اشاره دارد که بیانگر «دیدگاه‌های نظری» یا به عبارت دیگر «هست و نیست‌های بنیادین» مربوط به یک علم هستند، زیربنای مسائل آن علم را تشکیل می‌دهند، بر آنها حاکم‌اند و چارچوب کلی آن علم را تعیین می‌کنند؛ و این دقیقاً بخشی از همان چیزی است که اهل منطق از آن به «مبادی تصدیقی» تعبیر می‌کنند (در میان اقوال ذکر شده برای معنای اصطلاحی «مبنا»، تنها تعاریف امیدزنجانی، رشتی و منتظری با مدعای ما متفاوت‌اند و سایر تعاریف همین مدعا را با تعابیر مختلف بیان کرده‌اند). همچنین عموم مواردی که اندیشمندان در علوم مختلف به عنوان مصادیق «مبنا» ذکر کرده‌اند، همگی در زمره مبادی تصدیقی می‌باشند که این نیز مؤیدی دیگر بر مدعای ماست.

همچنین معنای اصطلاحی «اصل» نیز مترادف با همان اصطلاح «مبادی تصدیقی» است و تعاریف اصطلاحی پیش گفته برای «اصل» نیز غالباً به همین معنا بازمی‌گردند؛ زیرا در اغلب این تعاریف - اگر نگوییم همه آنها - با صرف نظر از تفاوت در تعبیرات، به قضایایی کلی و کاربردی اشاره شده که بیانگر یک «باید یا نباید تحقیقی» در یک علم هستند، بر مسائل آن علم حاکم‌اند و خطوط و چارچوب کلی تحقیق در آن علم را تعیین می‌کنند؛ که این نیز دقیقاً همان چیزی است که از آن به «مبادی تصدیقی» تعبیر می‌شود. همان‌طور که در اینجا نیز عموم مواردی که اندیشمندان در علوم مختلف به عنوان مصادیق اصل ذکر کرده‌اند، همگی در زمره مبادی تصدیقی می‌باشند.

بر این اساس، مبادی تصدیقی مشتمل بر دو دسته قضایاست:

قضایای کلی توصیفی که حاوی «هست‌ها» بوده، اساس و منشأ گزاره‌ها و نتایج تحقیقی یک علم و حاکم بر آنها هستند؛ هدف آن علم بر اساس آنها تعیین می‌شود؛ جهت‌گیری و رویکرد کلی و روش تحقیق در آن علم متأثر از آنها شکل می‌گیرد و معیار صحت و سقم محصولات معرفتی آن علم می‌باشند. از این دسته با عنوان «مبانی» یاد می‌شود.

قضایای کلی دستوری که حاوی گونه‌ای از «بایدهای تحقیقی» هستند؛ مبتنی بر مبانی و منتج از آنها و ناظر به اهداف علم می‌باشند. رویکرد کلی، جهت‌گیری و روش تحقیق علم را این قضایا مشخص می‌سازند و به گونه‌ای ابزار عملیاتی‌سازی و کاربردی‌سازی مبانی و تحقق عینی آنها در عرصه‌های مد نظر هستند. از این دسته با عنوان «اصول» یاد می‌شود.

بر این اساس، منظور از «مبانی»، اندیشه‌های بنیادین در سه عرصه کلان «هستی‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و «معرفت‌شناسی» است که از آنها با عنوان «جهان‌بینی» یاد می‌شود و البته ممکن است این مبانی بسته به اقتضای برخی مباحث، به مبانی فرعی‌تری در عرصه‌های خردتر (مانند ارزش‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی) تجزیه شوند. منظور از «اصول» نیز «بایدهای کلی تحقیقی» است که متفرع بر مبانی و سربان‌دهنده مفاد آنها در جریان علم هستند.

بنابراین و با توجه به تعریفی که از «مبانی» و «اصول» ارائه شد، اهداف نهایی و به تبع آن اهداف میانی یک علم، جهت‌گیری و رویکرد کلی و گاه جزئی آن، و نیز مسائلی که در آن علم ضرورت تحقیقی دارند و روش تحقیق بایسته، همگی به واسطه مبانی آن علم تعیین می‌شوند و تغییر در مبانی، تغییر در تمام این موارد را به دنبال دارد. همان‌طور که اصول نیز در تمام این زمینه‌ها نقش اساسی دارند و مبتنی بر مبانی، راهبردهای مؤثر برای تحقق عینی این امور را ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، مبانی یک علم، اهداف، رویکردها، مسائل و روش تحقیق علم را در مقام نظر تعیین می‌کنند و اصول که محصول و متفرع بر مبانی‌اند، شیوه تحقق عینی اهداف و رویکردها، چگونگی تحقیق صحیح مسائل و به کارگیری روش صحیح تحقیق در علم را به صورت کاربردی و کلان مشخص می‌سازند و بدین وسیله مفاد مبانی را در جریان آن علم عینیت می‌بخشند.

برای نمونه، «توحید مبدأ هستی» یکی از اصلی‌ترین مبانی هستی‌شناختی در علوم انسانی اسلامی است که در صورت پذیرش، اهداف، رویکرد، مسائل و روش تحقیق در این علوم را به‌طور کامل تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و آن را از آنچه به‌طور عمومی در این علوم رایج است، متمایز می‌سازد. اصلی اساسی از این مبنا منتج می‌شود که عبارت است از: «اصل ضرورت توجه به توحید باری تعالی در تمام مباحث انسان‌شناختی و اتخاذ رویکرد توحیدمحور در عرصه علوم انسانی و جهت‌دهی توحیدی به این علوم». این اصل ابزار کاربردی‌سازی و عملیاتی‌سازی مفاد مبانی فوق بوده، در جریان این علوم، به آن سریان و عینیت می‌بخشد. در عین حال، هم مبانی توحید و هم اصل متفرع بر آن، هر دو از مبادی تصدیقی علوم انسانی اسلامی‌اند و اساس، منشأ و حاکم بر گزاره‌ها و نتایج تحقیقی این علوم هستند و مبانی استنتاج و اثبات مسائل آنها قرار می‌گیرند.

همچنین مبانی «دو ساحتی بودن انسان» - به عبارت دیگر، «ترکیب انسان از جسم و روح» - یکی از مبانی اساسی انسان‌شناختی در حوزه علوم انسانی است که در صورت پذیرش، اصلی اساسی را در این حوزه افاده می‌کند که می‌توان آن را اصل «ضرورت توجه به ساحت و ساختار وجودی انسان» نامید. مفاد این اصل آن است که در حوزه علوم انسانی چه در بُعد توصیفی و چه در بُعد دستوری، باید به هر دو ساحت وجودی انسان به‌صورت هماهنگ و مبتنی بر ساختار وجودی او توجه شود. این اصل ابزار عملیاتی‌سازی و کاربردی‌سازی مبانی فوق است و از طریق آن، مبانی «دو ساحتی بودن انسان» در سیر کلی علوم اسلامی سریان و تحقق عینی می‌یابد. در عین حال این مبنا و اصل نیز از مبادی تصدیقی علوم انسانی اسلامی به‌شمار می‌روند و منشأ و اساس گزاره‌ها و نتایج تحقیقی این علوم و حاکم بر آنها هستند.

کاملاً روشن است که صرف پذیرش یا عدم پذیرش همین دو مبنا - که از مبانی کلان و کلی حاکم بر تمام شاخه‌های علوم انسانی‌اند - چه تأثیر شگرف و گسترده‌ای در اهداف، چارچوب کلی، رویکرد، مسائل و روش تحقیق در تمام شاخه‌ها و رشته‌های این علوم دارد و جهت کلی و نتایج آنها را به‌طور کامل دگرگون می‌سازد.

در نهایت، باید به این نکته توجه داشت که دلیلی بر انحصار مبانی به بخشی از مبادی تصدیقی وجود ندارد و تمامی مبادی قریبه، متوسطه و بعیده در دایره مبانی قرار می‌گیرند. برای نمونه، قضیه «استحالة اجتماع نقیضین» یکی از مبانی معرفت‌شناختی در همه علوم است و دلیلی بر خروج آن از دایره مبانی وجود ندارد؛ هرچند در بسیاری از علوم، باید آن را در زمره مبادی بعیده به‌شمار آورد. همچنین مسئله توحید با تمام شاخه‌هایش - که از مبانی قطعی علوم اسلامی است - قضیه‌ای نظری و در زمره مبادی متوسطه یا قریبه علوم قرار دارد.

۲. گزارشی اجمالی از مهم‌ترین مبانی حاکم بر علوم

برای تکمیل بحث، در اینجا به‌اجمال، به مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبانی حاکم بر علوم که اختلاف در آنها موجب تعدد و اختلاف نظریات و مکاتب و آبرنگاره‌ها شده است، اشاره می‌کنیم.

تمرکز ما در این بخش بر علوم انسانی است؛ زیرا این علوم نقشی کلیدی در تعیین ساختار معرفتی و اجتماعی - سیاسی حیات بشری دارند و میدان اصلی تقابل میان مکاتب مختلف فکری، به‌ویژه دیدگاه‌های الهیاتی و مادی‌گرایانه محسوب می‌شوند. عمده اختلافات و نزاع‌ها میان انگاره‌ها، مکاتب و نظریات در همین حوزه است و تفاوت در مبانی نیز عمدتاً ناظر به اختلافات موجود در این عرصه است. بلکه اساساً علمی که به بررسی مبانی می‌پردازند، همگی در زمره علوم انسانی قرار دارند و موضوع بخشی از علوم انسانی، تحلیل و تبیین مبانی حاکم بر سایر علوم است.

۳. مهم‌ترین مبانی معرفت‌شناختی

به‌صورت منطقی، نخستین دسته از مبانی که در هر علمی باید مورد بحث، تبیین و تعیین قرار گیرند، مبانی معرفت‌شناختی هستند؛ زیرا تا زمانی که دیدگاه ما درباره امکان شناخت، ابزارها و راه‌های دستیابی به شناخت، انواع شناخت‌ها، ملاک و معیار صحت و سقم شناخت‌ها و... روشن نشده باشد، پرداختن به مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و سایر مبانی معنا و جایگاه درستی نخواهد داشت. اساسی‌ترین مباحثی که به‌عنوان مبنا در حوزه معرفت‌شناسی باید مطرح شوند، عبارت‌اند از:

۱-۳. امکان معرفت

این پرسش بنیادین مطرح است که آیا اساساً دستیابی به شناخت و معرفت برای انسان ممکن است یا خیر؟ این پرسش، خود شامل مسائل فرعی متعددی است که هریک مبنایی مستقل را شکل می‌دهند:

- امکان معرفت یقینی؛

- امکان معرفت مطلق و غیرنسبی؛

- امکان معرفت عالم خارج از ذهن، در صورت وجود چنین عالمی؛

- امکان معرفت امور نامحسوس؛

- امکان انتقال و تعلیم معرفت به دیگران؛

- و ...

۲-۳. انواع معرفت

تقسیمات مختلفی برای معرفت می‌توان در نظر گرفت که پذیرش یا عدم پذیرش هریک از این تقسیمات - چه به صورت جزئی و چه کلی - خود یک مبنای معرفت‌شناختی را شکل می‌دهد:

- تقسیم معرفت به حضوری و حصولی؛
- تقسیم معرفت حصولی به تصور و تصدیق؛
- تقسیم تصورات به کلی و جزئی و تقسیم هر یک از این دو به اقسام دیگر.

۳-۳. ابزارهای معرفت

اگرچه این بحث از فروعات پرسش پیشین و ناظر به یکی از تقسیمات شناخت است، اما از آنجا که منشأ اختلافات جدی و محل آراء متعدد است، شایسته است که به صورت مستقل و به عنوان یکی از اساسی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی مطرح شود. این بحث در دل خود، مباحث دیگری را دربر دارد که هریک، مبنای جزئی‌تری را شکل می‌دهد:

- دایره اعتبار هر یک از ابزارهای معرفت؛
- متعلق هریک از ابزارهای معرفت؛
- روابط میان ابزارها با یکدیگر؛
- روابط محصولات معرفتی ابزارها با یکدیگر؛
- ارزش شناختی هر یک از ابزارها؛
- و

۴-۳. ملاک و معیار صدق و کذب معرفت

این مسئله نیز محل اختلافات بسیار است و یکی از اساسی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی به‌شمار می‌آید.

۵-۳. سایر مباحث مورد اختلاف

اگرچه می‌توان موارد دیگری را نیز به فهرست فوق افزود، اما غالب مباحث دیگر در حوزه معرفت‌شناسی ذیل همین موارد قرار می‌گیرند و از فروعات آنها محسوب می‌شوند و اصلی‌ترین پرسش‌ها و چالش‌ها در این حوزه، حول همین موارد شکل گرفته‌اند.

۴. مهم‌ترین مبانی هستی‌شناختی

دومین دسته از مبانی که به صورت منطقی باید مورد بحث قرار گیرد، «مبانی هستی‌شناختی» است. در ادامه، به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱-۴. انواع وجود و تقسیمات مختلف آن

وجود تقسیمات متعددی می‌پذیرد که عموماً مورد بحث و اختلاف هستند:

- وجود ممکن و واجب؛

- وجود ذهنی و عینی؛

- وجود فی نفسه و فی غیره؛

- وجود فی نفسه لنفسه و فی نفسه لغيره و انواع هریک از این دو؛

و

۴-۲. تقسیم وجود به مادی و غیرمادی

اگرچه این تقسیم از فروع پرسش پیشین است، اما به دلیل آنکه منشأ اختلافات جدی و محل آراء متنوعی است، طرح مستقل آن به مثابه یکی از مبانی اساسی هستی‌شناختی ضروری است.

۴-۳. کیفیت ارتباط عالم مادی با عالم غیرمادی

در صورت پذیرش وجود عالم غیرمادی، بررسی نحوه ارتباط این عالم با عالم مادی از مباحث بنیادین هستی‌شناسی خواهد بود.

۴-۴. قانون علیت

این قانون مشتمل بر مباحث متعددی است:

- دایره شمول قانون علیت؛

- ملاک نیاز به علت؛

- ضرورت علی - معلولی؛

- سنخیت علی - معلولی و وجود یا عدم علل غیرمادی.

۴-۵. مبدأ هستی

این محور نیز شامل مباحث متعددی است:

- مادی یا مجرد بودن مبدأ هستی؛

- وحدت یا کثرت مبدأ هستی؛

- سایر اوصاف مبدأ هستی؛

- کیفیت پیدایش و گسترش نظام هستی از مبدأ آن؛

- انواع روابط هستی با مبدأ آن؛

و

۴-۶. سایر مباحث مورد اختلاف

بر موارد فوق می‌توان مباحث دیگری نیز افزود؛ اما اغلب مباحث دیگر در حوزه هستی‌شناسی ذیل همین موارد قرار می‌گیرند و از فروع آنها محسوب می‌شوند و اصلی‌ترین پرسش‌ها و چالش‌ها در این حوزه، حول همین موارد شکل گرفته‌اند.

۵. مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی

اگرچه انسان بخشی از هستی به‌شمار می‌آید، اما به‌سبب پیچیدگی‌های وجودی و نیز موضوعیت خاص آن برای بخش قابل‌توجهی از معرفت‌های بشری، در رویکرد «مبناگرایانه» به‌صورت اختصاصی و مستقل از سایر هستی‌مورد توجه قرار می‌گیرد. گزاره‌های ناظر به خصوصیات وجودی انسان از مهم‌ترین مبانی علوم انسانی به حساب می‌آیند و تفاوت دیدگاه‌ها در رابطه با این گزاره‌ها، یکی از عوامل اصلی تعدد نظریات و اختلاف آراء در عرصه علوم انسانی است. در ادامه، به مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی اشاره می‌شود:

۱-۵. کیفیت پیدایش نوع انسان

نظریه‌های فیکسیسم (Fixism) و ترانسفورمیسم (Transformism).

۲-۵. ساحات و ساختار وجودی انسان (ترکیب انسان از جسم و روح)

این محور شامل مباحث متعددی است:

- کیفیت ربط جسم با روح در صورت پذیرش وجود روح؛

- اصالت روح یا جسم؛

- جاودانگی روح؛

- و ...

۳-۵. فطرت و سرشت مشترک انسانی

این موضوع نیز مشتمل بر چندین بحث است:

- ماهیت فطرت و سرشت انسانی (در صورت پذیرش اصل وجود آن)؛

- ابعاد و حیثیات مختلف فطرت انسانی (فطریات)؛

- ویژگی‌های فطریات؛

- امکان یا عدم امکان تغییر اصل فطریات یا کیفیت فعلیت آنها؛

- و ...

۴-۵. اختیار انسان

این مسئله از چالشی‌ترین و اثرگذارترین مبانی انسان‌شناختی در بسیاری از علوم انسانی و مشتمل بر مباحث متعددی است:

- جبرگرایی روان‌شناختی (کیفیت جمع میان اختیار با تأثیر عوامل روانی خارج از اختیار که به لحاظ روان‌شناختی

انسان متأثر از آنهاست)؛

- جبرگرایی اجتماعی (کیفیت جمع میان اختیار با تأثیر عوامل اجتماعی)؛

- جبرگرایی الهی یا کلامی (کیفیت جمع میان اختیار با قدرت، علم و اراده مطلق خداوند، توحید در خالقیت، قضا

و قدر الهی و مانند آن)؛

– نظریه «امر بین الامرین»؛

– حدود اختیار انسان؛

– فرایند فعل اختیاری و نقش عوامل مختلف در این فرایند؛

– و

۵-۵. قانونمندی پدیده‌های انسانی و اجتماعی

۵-۶. اشتراک انسان‌ها و جوامع در قوانین

۵-۷. منشأ حیات جمعی

۶. مهم‌ترین مبانی ارزش‌شناختی

مبانی ارزش‌شناختی مبتنی بر مبانی و اندیشه‌های بنیادین در عرصه‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی هستند و از آنها منتج می‌شوند؛ زیرا تا زمانی که انسان دیدگاه خود را دربارهٔ مسائلی همچون واقعیت هستی و کیفیت پیدایش آن، وجود یا عدم موجود مجرد و سرمدی، وجوب و امکان بالذات، ساحات وجودی انسان، وجود یا عدم روح و بقای آن پس از مرگ، و رابطهٔ حیات پس از مرگ با حیات دنیوی روشن نکرده باشد، نمی‌تواند دربارهٔ ارزش‌های انسانی و آنچه در ساحات‌های مختلف زندگی آدمی کمال، مطلوب و شایسته تلقی می‌شود، اظهار نظر کند و هر تغییری در پاسخ به هریک از این پرسش‌ها، ناگزیر به تغییر نگرش فرد نسبت به ارزش‌ها منتهی خواهد شد. در ادامه به مهم‌ترین مبانی ارزش‌شناختی اشاره می‌شود:

۱-۶. ماهیت قضایای ارزشی و اعتبار معرفتی علوم دستوری

این محور مشتمل بر مباحث متعددی است:

– ماهیت ارزش‌ها و منشاء آنها؛

– اثبات‌پذیری ارزش‌ها؛

– معیار شناخت ارزش‌ها (معیار صحت و سقم قضایای ارزشی).

۲-۶. انواع ارزش‌ها و تقسیمات آنها

ارزش‌ها از جهات مختلف تقسیمات متفاوتی می‌پذیرند که پذیرش و عدم پذیرش آنها مبانی متفاوتی را نتیجه می‌دهد:

– ارزش‌های ذاتی و غیری؛

– ارزش‌های اصلی و فرعی (اولویت‌ها و سلسله‌مراتب ارزش‌ها)؛

– ارزش‌های ثابت و متغیر؛

– ارزش‌های مطلق و نسبی (ارزش‌های واقعی و اعتباری).

۳-۶. کمال انسانی و معیار آن

۴-۶. جایگاه منابع و ابزارهای معرفت در کشف و شناسایی ارزش‌ها

۷. سایر مبانی در علوم انسانی

آنچه تاکنون بیان شد، مهم‌ترین، اساسی‌ترین و چالش‌برانگیزترین مبانی حاکم بر علوم انسانی بود که غالباً در زمره مبانی متوسطه قرار می‌گیرند. با این حال، اگر دایره بحث را گسترده‌تر و جزئی‌تر کنیم، می‌توانیم از هر دو جهت به این فهرست بیفزاییم:

از یک سو، قضایای بسیاری به‌منزله پیش‌فرض در علوم مطرح هستند که در شمار مبانی بعیده قرار می‌گیرند و تعداد آنها بسیار است و اگر بخواهیم همه آنها را احصا کنیم، باید این سلسله را تا بدیهیات، اصول متعارفه و اصل «متناقض تناقض» عقب ببریم.

از سوی دیگر، مبانی قریب‌تری نیز قابل ذکرند که در صورت پیشروی از این جهت، ممکن است به مواردی برسیم که اختصاص به برخی شاخه‌های علوم انسانی داشته و از عمومیت برخوردار نباشند؛ یعنی ممکن است در همه یا برخی از شاخه‌های علوم انسانی، یک سری قضایای کلی حاوی هست‌ها مطرح باشند که در هدف، رویکرد، روش، مسائل و قواعد آن شاخه علمی تأثیر تعیین‌کننده دارند؛ اما در شاخه‌های دیگر چنین تأثیری نداشته باشند. برای مثال، برخی گزاره‌ها در روان‌شناسی ممکن است به‌عنوان مبنا قابل طرح باشند، درحالی‌که در اقتصاد یا حقوق موضوعیت نداشته باشند.

حتی ممکن است برخی مبانی خاص در تمام مسائل یک علم نیز سریان نداشته باشند و تنها به دسته‌ای از مسائل آن علم اختصاص یابند. برای نمونه، در روان‌شناسی، برخی مبانی ممکن است صرفاً در روان‌شناسی بالینی مطرح باشند و در سایر شاخه‌ها مانند روان‌شناسی تربیتی موضوعیت نداشته باشند. یا برخی مبانی به‌طور خاص در روان‌شناسی یادگیری مطرح شوند، درحالی‌که در روان‌شناسی رشد نقش‌مبنایی نداشته باشند.

بنابراین، در رویکرد «مبناگرایی»، لازم است در هر علم، این بحث به‌صورت تخصصی و متناسب با موضوع آن علم پیگیری شود و مبانی آن به‌طور کامل و جامع احصا گردد.

۸. اصول حاکم بر علوم

در اینجا، برخلاف بخش «مبانی»، فهرستی از اصول حاکم بر علوم ارائه نمی‌شود؛ زیرا دایره اصول بسی گسترده‌تر از مبانی است. چه‌بسا یک مبنای واحد بتواند به اصول متعددی منتج شود. همچنین ممکن است یک مبنای واحد در علوم مختلف اصل‌های متفاوتی را متناسب با موضوع و مسائل آن علوم افاده بدهد؛ یعنی در یک علم متناسب با موضوع و مسائل آن علم اصلی را افاده بدهد که با اصل مستفاد از همان مبنا در علم دیگر متفاوت باشد.

بر این اساس و با توجه به اینکه اصول سریان‌دهنده و عینیت‌بخش مفاد مبانی در جریان علم هستند - و پیش‌تر به این مسئله اشاره شد - مهم‌ترین گام در رویکرد «مبناگرایی» پس از احصای مبانی، تبیین و تشریح اصولی است که آن مبانی افاده می‌کنند. این تبیین باید در دو سطح صورت گیرد:

- بخشی از آن به صورت کلی و ناظر به تمام علوم انسانی؛

- بخشی دیگر به صورت تخصصی و ناظر به هر شاخه علمی به صورت جداگانه.

در نهایت، ذکر این نکته ضروری است که اگرچه اصول متفرع بر مبانی هستند و ممکن است یک مبنا چند اصل را افاده کند یا در هر علمی اصل متفاوتی را نتیجه دهد، اما این بدان معنا نیست که الزاماً از دل هر مبانی یک اصل استخراج می‌شود؛ بلکه گاهی چند مبنا به صورت جمعی و در پیوند با یکدیگر، یک اصل واحد را افاده می‌کنند، به گونه‌ای که اصل مذکور محصول جمعی تمامی آن مبانی است اگر هر مبنا را به تنهایی و مستقل از دیگر مبانی در نظر بگیریم، آن اصل از آن مبنا قابل استنتاج نخواهد بود.

همچنین گاهی ممکن است:

– یک مبنا به صورت مستقل، اصلی را افاده کند و مبانی دیگری در افاده آن دخیل نباشد.

– یک اصل واحد از چند مبانی مستقل و در عرض یکدیگر افاده شود؛ یعنی هریک از آن مبانی، به تنهایی توان افاده آن اصل را داشته باشند و نتیجه دو یا چند مبانی مستقل، اصل واحدی باشد که هر کدام به صورت مستقل آن را افاده می‌دهند.

نتیجه‌گیری

دو واژه «مبنا» و «اصل» در هر علمی به گزاره‌های کلی اشاره دارند که زیربنای مسائل آن علم را تشکیل داده، بر آنها حاکم‌اند و چارچوب کلی آن علم را تعیین می‌کنند. در اصطلاح منطق، این نوع گزاره‌ها «مبادی تصدیقی» نامیده می‌شوند. تفاوت میان این دو واژه در آن است که «مبانی» ناظر به گزاره‌هایی است که بیانگر «هست» و «نیست‌ها» می‌باشند، در حالی که «اصول» ناظر به گزاره‌هایی است که بیانگر «باید» و «نباید» می‌باشند. بنابراین، اصول فرع بر مبانی و محصول آنها محسوب می‌شوند.

نکته مهم دیگری که از مباحث فوق به دست آمد، آن است که با توجه به معنای واژگان «مبنا» و «اصل» و نیز ارتباط آنها با یکدیگر و نقش آنها در شکل‌گیری چارچوب، ساختار و حتی محتوای یک علم، در هر سه مقام «فهم صحیح یک نظریه»، «نقد و بررسی نظریه»، و «تولید نظریه‌ای جدید»، نخستین و یکی از اساسی‌ترین گام‌ها – و چه بسا اساسی‌ترین گام – شناخت و درک صحیح مبانی و اصول حاکم بر آن نظریه است. اگر این شناخت به درستی صورت نگیرد، در هیچ‌یک از این سه مقام، نتیجه‌ای علمی، دقیق و مطابق با واقع حاصل نخواهد شد.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۴ق). *کفایة الاصول*. چ دوم. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۴۰۵ق). *تلخیص البرهان*، شرح البرهان. کویت: المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق). *الشفاء (المنطق)*. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). *المحكم و المحيط الاکظم*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- احمدی، علی اصغر (۱۳۸۶). *اصول تربیت*. چ ششم. تهران: سازمان انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
- ارسطو، (۱۹۸۰). *منطق/ارسطو*. بیروت: دارالقلم.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- بازرگان، مهدی (بی‌تا). *توحید و طبیعت و تکامل*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- باقری، خسرو (۱۳۹۹). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی: کاوشی برای تدوین چارچوب نظری تربیت اسلامی*. چ چهل و نهم. تهران: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان.
- بهجت‌پور، عبدالکریم (۱۳۹۲). *تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول) مبانی اصول قواعد و فواید*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- الجسر، حسین افندی (۲۰۱۲م). *الرسالة الحمیدیه فی حقیقه الدیانة الاسلامیه و حقیقه الشریعة المحمدیه*. قاهره: دارالکتاب المصری.
- جلالین اکبرنیا، علی (۱۳۹۷). *شناخت و واکاوی مفهوم اصول و مبانی سبک زندگی اسلامی*. پژوهش‌های اجتماعی/اسلامی، ۱۱۶، ۴۳-۶۶.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق). *الصحاح*. بیروت: دار العلم للملایین.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۶۳). *الجواهر النضید*. قم: بیدار.
- داورپناه، محمدرضا (۱۳۷۹). *فرهنگ جامع علوم تربیتی و زمینه‌های وابسته*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغتنامه*. چ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دار العلم.
- رشتی، حبیب‌الله (۱۳۱۳ق). *بلائج الافکار*. قم: مؤسسه آل‌البیت.
- روحی دهکردی، احسان و تجری، محمدعلی (۱۳۹۴). *اصطلاح‌شناسی مبانی تفسیر*. پژوهش‌های قرآنی، ۷۷، ۹۴-۱۱۷.
- ریتر، یواخیم؛ گروندر، کالفر و گابریل، گنفرد (۱۳۸۶). *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه*. تهران: سمت.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دارالفکر.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹). *اساس البلاغه*. بیروت: دارصادر.
- سحابی، یدالله (۱۳۴۶). *خلقت انسان*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شاکر، محمدکاظم (۱۳۸۱). *ترمیم‌ولوژی مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*. مقالات و بررسی‌ها، ۷۲، ۱۳۹-۱۵۱.
- شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۷۹). *دائرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی (کتاب دوم)*. تهران: کیهان.
- شعاری‌نژاد، علی اکبر (۱۳۷۵). *فرهنگ علوم رفتاری*. چ دوم. تهران: امیرکبیر.
- صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ق). *المحیط فی اللغة*. بیروت: عالم الکتب.
- صادقی رشاد، علی اکبر (۱۳۸۹). *بررسی انتقادی مبادی پژوهی اصولیون (مطالعه موردی مفهوم‌شناسی و جایگاه‌شناسی مبادی علم)*. کتاب نقد، ۵۶-۵۵، ۱۳-۷۱.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۶). *اساس الاقتباس*. چ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.

- عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق). *الفروق فی اللغة*. بیروت: دار الآفاق الجدیده.
- عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳). *مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*. چ سوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۹۸۵). *المنطق عند الفارابی*. تحقیق ماجد فخری. بیروت: دارالمشرق.
- فتح‌الهی، ابراهیم (۱۳۸۷). *اصطلاح‌شناسی در علم تفسیر (مبانی، اصول و قواعد)*. بیک نور، ۶، ۱۹-۳۰.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). *کتاب العین*. چ دوم. قم: هجرت.
- فیروزآبادی، مجدالدین (۱۴۱۵ق). *القاموس المحيط من جواهر القاموس*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- فیروزآبادی، سیدمرتضی (۱۴۰۰ق). *عنايه الاصول*. قم: فیروزآبادی.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). *المصباح المنیر*. ط الثانیه. قم: مؤسسه دار الهجره.
- کاظمی، محمدعلی (۱۴۱۷ق). *فوائد الاصول (تقریرات درس مرحوم نائینی)*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- کاظمینی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۴). *درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی*. *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ۶۲، ۵۳-۷۴.
- مشکینی، علی (۱۳۷۰). *تکامل در قرآن*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. چ سوم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). *مجموعه آثار*. چ ششم. تهران: صدرا.
- معین، محمد (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*. چ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- منتظری، مجتبی (۱۳۸۳). *سیری در چپستی تفسیر قرآن*. *اندیشه صادق*. ۱۵، ۶۸-۷۵.
- منصورآبادی، عباس و ریاحی، جواد (۱۳۹۱). *مفهوم‌شناسی مبنا در پژوهش‌های حقوقی*. *پژوهش‌های حقوقی*، ۲۲، ۹-۲۴.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۱۴ق). *مناهج الوصول*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- نوده‌ئی، داود (۱۳۸۹). *ضرورت توجه به مبانی دینی در نقد نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی و طراحی الگوهای بومی*. *فرهنگ مشاوره*، ۴، ۱۱۱-۱۴۰.